



جز و دوم



تاریخ حیات اشو زردشت



فصل چهارم



ماخذهای تاریخ - نام ، مسقط الراس ، خانواده و میدان رسالت زردشت

چون شمه* از اثنین باک اشو زردشت اشکار ساختیم لازم است مختصری هم از تاریخ حیات آن حضرت بنگاریم تا حتی المقدور این رساله سودمند افتد و خوانندگان را فایده بخشد .

ما اگر چه در این جزو صلاح آن دانستیم که بسیاری از مطالب را از روی کتاب دکتر گیگر موسوم به « عهد اوستا و ارامگاه زردشت » ترجمه* تقریبی نمائیم ولی در ضمن از بسیاری از مطالب دیگر که بعقیده* ما برای خوانندگان و مبتدیان چندان مفید نیست صرف نظر کردیم و همچنین نظریاتی را که کافه* مستشرقین رد مینمایند ننگاشتیم و بر عکس آرای بعض از متبعین بزرگ اروپائی و امریکائی رادرج نمودیم تا از همه حیث جامع باشد . توضیح آنکه در مقدمه* اصلی که ما برای ترجمه* کتاب گیگر نوشته بودیم این جزو انقدر مطول نبود

ولی چون این يك رساله جدا گانه است که باید حتی المقدور کامل باشد مطالب بسیاری بر آن افزودیم .

دکتر گیگر در فصل دوم کتاب « عهد اوستا و آرامگاه زردشت » گوید: درست از گشتاسپ و سلطنتش بحث نتوانیم نمود اگر قبلاً تاریخ زندگانی حضرت زردشت را ندانیم چون نه فقط ظهور این و خشور باک مهمترین واقعه آن سلطنت است بلکه بسیار از وقایعی که شرحش در مد نظر است تا مقدمه از دین بهی اطلاعی نداشته باشیم نامفهوم خواهد ماند . در اولین مرحله در آن قرون تاریخ شخصی مشاهده میشود که باید دانست تاجه اندازه جنبه تاریخی دارد یا چه قدر حقیقت وقایع و اعمالش برتر از اسنادات افسانه یا اساطیری است که بحضرتش نسبت میدهند . اشو زردشت پیغمبر بزرگواری است که نه فقط مشرقیان بکرات از او نام برده بلکه در نزد مورخین و نویسندگان مغربی هم مقامی بسزا داشته است . از اینرو برای دانستن تاریخ حیاتش مجبور نیستیم فقط به مأخذهای شرقی که سابقاً آنها را روایات ایرانی نامیده ایم تنبّهات خود را منحصر کنیم بلکه بایست مختصری هم از ملحوظات دیگر به آن محقق نمایم تا زندگانی آنحضرت پی بریم .

مأخذهای () اسم زردشت معروف یونانیان و رومانیها
 شرقی و غربی () بوده و حضرتش را غالباً در نوشتجات خود
 مؤسس مذهب منی مذکور داشته اند . اگر قدری مطلب را از
 نزدیک ملاحظه کرده در صدد تحقیق بر آئیم که تاجه اندازه یونانیان

و رومانیها انحضرت را می شناختند خواهیم دید اشارات و یاد داشتهای آنان بهیچوجه کافی از برای دانستن تاریخ زندگانی و احوال آن رسول الهی نیست. اری از نویسندگان قدیم راجع به آن زمانی که زردشت میزیسته چندان مطلبی متوقع نباید بود و فقط از تمام آنها سخنه نفراست که میتوان در این خصوص از گفتارشان استفاده کرد و آنان « هردت » « برزوس » و « کتزیاس » میباشند. آن دو نویسنده اول بسیار معتبرند و بگفتارشان اعتماد توان نمود ولی از آنان هم « هردت » مطلقا نامی از زردشت نبرده و « برزوس » هم که از نوشتجاتش چیز جزئی باقی مانده شاید نامی از انحضرت برده باشد ولی یقین قطعی نتوان نمود چه جای بسی شك و تردید است. اما راجع به « کتزیاس » بگفتارش چندان اعتماد نکنند و عجاله مادر خصوص این نویسندگان بهمین اشاره مختصرا کتفا میکنیم تا بتفصیل در جای دیگر شرح و توضیحات لازمه را بنگاریم.

مآخذهای مشرقی که در دست است بسا کامل تر از نوشتجات مغربی است و از اینرو لازم است بیشتر بشرح و بسط آنها همت گماشت. در کتیبه های خطوط میخی ایرانی ابدان نام زردشت مذکور نیست و اگر هم احتمال برود که انحضرت در زمان « دارا » معروف بوده میبایست آنرا از روی حجتهای داخلی ثابت نمود. در آوستا بقدری مؤسس مذهب مزدیسنی را ذکر مینمایند که بخوبی واضح میشود که آنچه در اینجا راجع به شارع آئین ایرانی مذکور است اهمیتی خاص دارد. باین اسناد یاد داشتهائی که حصه از آن معتبر است و در نوشتجات اخیر پارسیان در خصوص زندگانی اشو زردشت

مندرج است اضافه توان نمود چه یقیناً يك قسمتی از آنها اساسش بروی اسناد قدیم است . همچنین بیانات مورخین مسلمان مانند حمزه و صاحب بجل است که اگر چه چندان زیاد نیست ولی تا اندازه معتبر و قابل اعتماد است . همین قسم میتوان گفتار شهرستانی را حکم نمود که قدری از زردشت در کتاب خویش که از مذاهب و طرق و مشارب فلاسفه گفتگو کرده سخن رانده است .

شهنامه (معذک راجع به آن عهد نظر مخصوصی باید بکتاب شاهنامه فردوسی طوسی علیه الرحمہ انداخت . قبلا باید دانست آن جزوی که در این نامه راجع برسات زردشت و قسمتی از شرح گشتاسپ است از خود فردوسی نیست بلکه از شاعر قدیمی تر از او دقیقی است که شروع بنوشتن این قسمت شاهنامه نمود ولی اجل مهلتش نداد و هزار بیت بیشتر در این خصوص نسروده و د که دست مرک گریبانش را گرفت و جهان فانی را بطور سختی بدرود گفت . فردوسی فرماید که دقیقی در خواب به او ظاهر گشت و در رؤیا از او خواهش نمود که آن ایات تأتمام را در شهنامه بگنجانند و او هم به این درخواست عمل نمود .

چنانچه معروف و مشهور است دقیقی هیچوقت مسلمان نگردید و از پیروان مذهب قدیم ایران بوده لذا هیچ سبب و دلیلی ندارد که زندگانی پیغمبر ایرانی را غیر از آنچه میدانسته نقل کند . از اینرو میتوان بخوبی قبول کرد که آنچه راجع بزردشت در شاهنامه مذکور است عقیده ایست که مردم آن زمان در خصوص افعال ان پیغمبر بزرگ داشتند یا در هر صورت گفتار یکی از پیروان آن آئین

است که فردوسی در نامه خود درج نموده و آن را سند دانسته است. (۱)

نام ، قرن ، (راجع بنام مبارك انحضرت امروز علما بر این
 مسقط الراس) متفق اند که مرکب از دو جزو است و جزو
 و میدان رسالت) دوم بمعنی « شتر » است . از این کلمه
 اشو زردشت) نبایست تعجب نمود چون در قدیم بسیاری
 از اسامی مرکب از اسم يك حيوان و يك صفت بوده است . اما در
 خصوص جزو اول هنوز اتفاق حاصل نشده چنانچه گویند معنی
 « زردشتر » صاحب شترپیر ، شتر زرد یا شتر خشمگین است . در
 خصوص قرنیکه آن حضرت میزیسته هنوز ما بین علما اتفاقی حاصل
 نگردیده و علامه مستشرق پرفسور جکسن در کتاب خود موسوم
 به « زردشت پیامبر ایران باستان » مورخین را بسه قسمت نموده است :
 اول آنانکه حضرتش را شش هزار سال قبل از مسیح میدانند

(۱) باز هم محض اینکه احدی تصور نکند ما میخواستیم تبعات
 دیگران را بخود نسبت داده اظهار فضل نمائیم خاطر خوانندگان را
 مسبوق میداریم که آنچه در این جزو مطالعه میفرمایند ترجمه تقریبی
 مطالب و وقایعی است که دانشمندان بزرگ و مستشرقین عالیقدر خصوصاً
 دکتر گیگر المانی و ویلیام جکسن امریکائی در تالیفات خود که یکی
 بنام « عهد اوستا و آرامگاه زردشت » و دیگری با نام « زردشت
 پیامبر ایران باستان » است مرقوم داشته اند میباشد . ما چون
 نمیخواستیم راجع به مطلبی اشاره کنیم که از فلان کتاب و فلان
 دانشمند است بهمن توضیح اکتفا نمینمائیم تا احدی تصور بیجا نکند .

و پرفسور مذکور مخالف آن است. و میفرماید علت این اشتباه این است که مورخین « فراوشی » « یا مثال اعلی » زردشت را که بعقیده زردشتیان چندین هزار سال قبل از تولدش وجود داشته با خود زردشت یکی دانسته اند.

ثانیاً قول مورخینیکه زردشت پاك را با نینوس و سمیرامیس معاصر دانسته اند. و علت این اشتباه این است که سلطان « اگریارتس » که اسمش در بعضی اسناد تغییر کرده و شبیه بنام زردشت شده است با آن پیغمبر گرامی یکی پنداشته اند.

ثالثاً مورخینی است که به پهلوی چیز نوشته و همچنین بیانات مورخین بعد از اسلام است. از گفتار این مورخین پرفسور عالیقدر پس از مباحثات طویل چنین نتیجه میگیرد که قرنیکه زردشت در آن میزیسته و تبلیغ میفرموده بین نیمه دوم قرن هفتم و اواسط قرن ششم قبل از میلاد است.

بسیاری از علما امروز بر این تاریخ متفق ولی بعضی دیگر بکلی مخالفند و از جمله است دکتر گیگیر و « ادوارد مایر »

در دائرة المعارف انگلیسی در تحت کلمه « پرشیا » راجع به عهد حضرت زردشت شمه مرقوم رفته که بسی جالب توجه است. نویسندۀ علامه آن تقریباً ثابت میکنند که آن پیغمبر ایرانی هزار سال قبل از میلاد میزیسته است چه، کتیبه های اشوری بخوبی مشهود مینماید که تعلیم حضرت زردشت و آئین پاکش دو یست سال قبل از کوروش « سیروس » درمدی معمول بوده است. نویسندۀ علامه آن مقاله از تقبعات هموم دانشمندان اطلاعی عظیم داشته

و میتوان گفت که مسئله را تا اندازه حل نموده و حقیقت را
مکشوف داشته است. (۱)

(۱) نقاد گوید: «دائرة المعارف انگلیسی چیست؟ و آن علامه معروف و مشهور نویسندۀ آن را چه نام است؟ اگر مقصود قاموس بزرگ بر میتانیا باشد نویسندۀ مقاله زردشت آن «گلدنر» المانی میباشد. نظر بنده این مطالب سطحی میرسد. انتهی» درست این ایراد سؤال آن شخصی را بخاطر میآورد که نام حضرت یوسف را فراموش کرده پرسید: «کدام امامزاده بود که در راه مصر بالای مناره گرگ خوردش؟» ما هم نمیدانیم حقیقتۀ کدام يك از سوالات افرا اولاً زحمت کشیده صحیح کنیم و بعد جواب بدهیم. اگر بگوئیم در جواب همین چند سؤال میشود يك رسالۀ پنجاه صفحه نوشت لا بد اغراق خواهید پنداشت! اولاً ایشان هنوز ملتفت نشده اند که قاموس غیر از دائرة المعارف است. گذشته از اینکه معنی این دو کلمه از زمین تا آسمان فرق میکند امروز تمام ادبای شرقی چه ایرانی و چه تازی کلمه «دائرة المعارف را برای «انسیکلوپدی» استعمال میکنند (نقاد کلمه «انسیکلوپدی بریتانیکا را بخط انگلیسی با املای غلط مرقوم داشته اند!) دیگر آنکه ایراد کرده اند نویسندۀ مقاله زردشت آن گلدنر المانی است در صورتیکه، نوشته ایم در تحت کلمه «پرشتیا» نه کلمه زردشت و اقا خوب بود زحمت کشیده آن مقاله را میخواندند بعد ایراد میفرمودند چه، نویسندۀ آن، علامه مشهور «ادوارد مایر» است نه «گلدنر» حال خوب ملاحظه فرمائید نخوانده و نفهمیده میفرمایند بنظر بنده این مطالب سطحی میرسد. خوب آقای

اما راجع به مسقط الراس حضرت زردشت پر فسور جکسن اسناد پارسی یا عربی که از مأخذ ایرانی اقتباس شده صحیح تر و معتبر تر میدانند. از روی این اسناد تقریباً موافقت تامی است بر اینکه اشوزردشت یا اذر با یجانی بوده یا از اهل ری « رغ » . ارومیه « شیر » و ری « رغ » محلّهای است که عموم این نویسندگان، آن اشاره کرده اند شهرستانی اختلاف میان ری و ارومیه را چنین حل کرده که پدر حضرت زردشت اذر با یجانی و مادرش اهل ری بوده است. ماخذ اینکه زردشت اهل ری است خود اوستا است یکی در و ندیداد و دیگری در یسن ولی از نوشتجات پهلوی معلوم میشود که رغ جزو اذر با یجان بوده است. دار مستشر گوید غیر از رغ « ری » محل دیگری اذر با یجان موسوم به همین اسم بوده است. ایضاً رغ به معنی ایالت هم آمده است. در هر صورت از تمام این گفتار معلوم میشود که حضرت زردشت از طرف اذر با یجان و مغرب ایران بوده است.

دکتر کیکر « مؤلف کتاب عهد اوستا » عقیده اش بر این است که تمدنی در مشرق ایران قبل از هخامنشیها و مدیها بوده و کتابی هم خصوص « تمدن ایرانیان خاوری مرقوم داشته و بر این سراسر است که اوستا از مشرق ایران است و حتی در رساله « عهد اوستا »

نقاد کدام سطحی است! کلام گلدنر یا مطالب « ادوار مایر »؟ آیا شما آن کتیبه های آشوری را خوانده اید؟ در هر صورت امید است مقصود ایشان فقط بیان عقیده خودشان بوده است نه چیز دیگر!

« ارین ویج » را که امروز بعضی از مستشرقین چون « جکسن » متفق اند که اذر با یجان است در مشرق اقصا (طرف فرغانه) دانسته و دلایلی چند ایراد کرده است .

در هر صورت تقریباً جای شك نمانده که آئین آن پیغمبر پاك چندان رواجی در « ارین ویج » نگرفت و آخر مجبور گردید از آنجا با اصحاب خود مهاجرت فرموده بطرف دیگر رود .

تاریخ (پس از شرح این مسائل باید یر دازیم بتاریخ حیات (حیات انحضرت . البته بر احدی پوشیده نیست انحضرت) که شرح زندگانی شخصیکه نام و مسقط الراسش مجهول است بر از بسی افسانه است . حتی اکثری از این داستانها اساس صحیحی ندارد و بیشترشان از مأخذهای جدید بلکه بعضی هم از نویسندگان اخیر است . در اوستا ، در نوشتجات عهد قدیم ، در اسناد دوره ساسانیان و حتی در شاهنامه فردوسی شرح اکاملی راجع بزنگانی حضرت زردشت یافت نمیشود و در این خصوص مجبوریم بداستانهای جدیدتری تکیه نمائیم و از برای ثبوت آن اشاره بمطالب پراکنده که از نوشتجات قدیم یعنی از اوستا باقی مانده است بنمائیم .

اینکه تاریخ حیات زردشت داستانی است روایت مانند بیشتر از این معلوم میشود که تاریخ ان و خشور پاك از روز تولدش شروع نمیشود بلکه قبل از اینکه در دار فانی قدم نهاد از او چیزها نقل میکنند که نه فقط در داستانهای جدید مرقوم بلکه در خود اوستا هم مذکور است . ولی باید دانست که این قسمت تاریخ انحضرت بی اهمیت نیست

چه در نظر يك نفر پيرو مذهب مزدیسنی تولد و اقامت حضرت زردشت بلا شك مهمترين وقایع تاریخی است . آری کلیه اعمال عظیم پهلوانان عهد قدیم که تا کنون چیزی از آنان شنیده ایم از برای همان مقصود خیر بوده باین معنی که میخواستند اقتدر از بدی و شری که در عالم است بکاهند تا آن واقعه بزرگ (ظهور اشو زردشت) بوقوع پیوندد .

در اوستا و نوشتجات پهلوی مذکور است که اولین موجود زنده گاوی بود که از زجر و عذاب اهریمن اقتدر لاغر شد که بمرود . هنگام مرگ جان آن گاو (گشورن) از بدن خارج شده در مقابلش ایستاد و بلند مانند هزار نفر فریاد کرد ؛ « که ای هر مزد مخلوقات رابه که سپردی که شر زمین را خراب میکنند و نباتات بی اب مانده اند ؟ کجا است آن انسانی که وعده کردی و گفتی او را خلقت میکنم تا کلام « فریادرس » را ادا نماید ؟ هر مزد گفت ای گشورن تو ناخوش هستی ؛ ناخوشی از شری که اهریمن بتو وارد آورده است . هر اینه اگر ممکن بود آن مرد امروز خلقت شود اهریمن باین اندازه طغیان نمیرسید پس گشورن در آسمان ستارگان و آسمان ماه و آسمان خورشید رفته شکایت نمود تا اینکه هر مزد ، فروهر یا « مثال » زردشت را باو نشان داد و گفت : او را در زمین خلقت میکنم تا کلام دادرس را بگوید . »

همچنین گویند جمشید (یمه) از ظهور زردشت پیشگوئی کرده و شیاطین را خبر نموده که شکست و زواشان یقین است . باری در عهد (کی اوس) سه قرن قبل از ظهور ، گاوی بسخن در آمده که

نژاد آتیه از لهای مبارك آن و خشور وحي اسماني را خواهند شنيد .
 خلاصه از اين مطالب معلوم ميشود كه ظهور انحضرت و آوردن
 احكام اسماني منوط بود بوقتي معين . يعنى پس از آنكه علائم
 مساوات معلوم گردد و قواى خوبى و بدى برابر شود آنوقت است كه
 امر ميشود زردشت در دنيا ظهور نموده رسالت خود را انجام دهد .
 از يشت (پنج ۱۷) بخوبى معلوم ميشود كه در نظر « اهورا مزدا »
 زردشت چه شأن و مقام عظيمى داشته است

آنچه از اوستا و دينسكرد در باره تولد اين پيغمبر بر ميآيد و در
 زردشت نامه و كتاب شهرستاني و دبستان مذاهب تقريباً بهمان
 مضمون درج است اين است كه « فرّه ايزدى » كه از اول در حضور
 هر مزد و در روشنائى ابدى بوده از اسمان پزمين و در خانه مادر
 زردشت فرود آمد . چون بان دختر بك متصل شد چنان جلوه كرد
 كه پدرش با غواى ديوان گمان نمود چادويش نموده اند . لذا از خانه
 خود بملك « اسپيتاما » فرستادش . همينكه در ناحيه عراق يا « الاك »
 رسيد و در ده شخصى موسوم به (پاديرا گترسپ) فرود آمد با پسر
 اين شخص پورشسپ مزاوجت نمود .

پس از ان فرشتگان موسوم به بهمن ، و هومن و اشو هشت
 از اسمان پزمين فرود آمده روح القدس « فرشى ؛ فروهر » رادرشاخه
 گياهي موسوم به « هوم » پزمين آوردند . مدتي اين شاخه در لانه
 دو پرنده بود و از بركت ان جوجه هاى آن طيور از شر ماران
 و خزندگان محفوظ ماندند تا روزى كه ان دو ملك ان را برداشته
 « به پورشسپ » شوهر « دغدو » دادند . پورشسپ هم ان را بزبان
 خود داد تا از جان نگهدارىش نمايد .

چون این بگذشت بوسیله فرشتگان خرداد و مرداد یا بتوسط اب و گیاه « گوهر پاك » یا جوهر مادی در شیر داخل شد و باوجود جدیت دیوها که میخواستند انرا محوسازند شیر با آن شاخه « هوم » مخلوط گردیده پدر و مادر زردشت انرا بنوشیدند . پس به این ترتیب فرّه ایزدی ؛ روح القدس و گوهر پاك در یکجا جمع گردیده درخت امید بیر آمد .

جای تاسف است که « اسپند نك اوستا » که احوال ولادت زردشت را تاسن ده سالگی در برداشته مفقود گردیده است و امروز جز روایات مختصری که از نك در نوشتجات پهلوی و فارسی باقی مانده چیزی در دست نیست ولی میتوان یقین کرد که آنچه در دینکرد ؛ زاد سپرم و زردشت نامه مذکور است از همان مأخذ است .

در اوستا مذکور است که زردشت را اهورا مزدا خود برسات معین نموده و قبای نبوت از روز ازل بقامتش دوخته شده ، تمام کاینات بظهورش شاد مانی نموده و اهریمن و شیاطین از ترس بقعر زمین بگریختند .

خانواده (مسئله خانوادۀ که در آن بزرگواری مانند اشو ان) زردشت به وجود آمده هیچ کمتر از وقایع گوهر پاك (تولدش نیست و چنانچه بجملا خواهیم دید انحضرت از سلاله پادشاهان است و میبایست مشهور در داستانهای پهلوانی ایرانیان باشد چون از زمان تولدش از هیچ دلیری که از نسل پادشاهان است کمتر نبوده ولی شجاعت انحضرت بادیگران که قبل از او بودند فرق میکند نه از اینرو که اهمیتش کمتر باشد بلکه از این

سبب که «أموریت معنوی یا روحانی داشته است . از آنجمله یکی از واقعه ایست که در یشت مذکور است (هیفده ۲۰ - ۱۷) (۱) باین مضمون که چون آنحضرت بدنیا آمد « آنگرومینو » یا « اهرمن » بگریخت و دانست که هیچیک از « یزت » ها نمیتوانند قدرت او را

(۱) « آشا وانگهی » اینطور گفت : کیست آنکه مرا میطلبد و صدایش در گوش من شیرین ترین صدای کسانی است که مرا بیش از همه میطلبند ؟ و زردشت بلند جواب داد : « منم سپیتاما زردشت اولین شخصی از میرندگان که مدح « آشیه » مقدس را نموده برای اهورا مزدا و گروه « امشاسپندان » « فرشتگان » هدیه داده است ، کسی که در تولدش آبها زیاد شده و نباتات متمتع گشتند ، کسیکه در تولدش میاء بیش از حد گردیده و گیاهان روئیدند . کسیکه در دنیا آمدنش مخلوقات بهی بلند فریاد کردند که « خوشا جمال ازل خوشا » . باری کسیکه در تولدش « انگرامینو » از این زمین گرد و عریض که آخرش ناپدید است فرار کرد و همان جنس خبیث یعنی « انگرامینو » که بکلی مرده است گفت تمام ارباب انواع متفقا نتوانستند بدون میل من به من ضربی زنند ولی زردشت تنها توانست بدون اراده من خود را بمن برساند . آری مرا با « اهو نا وریا » که همچون شلاق سخت و مانند یک سنگ بزرگ که بقدر یک خانه است بزد و مرا با « اشا و هشتا » که همچون فلز ذوب شده است بسو زاند . همان سپیتاما زردشت تنها کسی که میتواند مرا گرفتار کند اگر بشود زمین را از دستش ترك کنم هر آئینه برای من بهتر است . (دار مستر)

سلب کنند مگر زردشت که او را با « آهونا و یریا » که همچون شلاق او است میزند. از اینرو نام پدرش « پوروشسپ » در یسن (نه ۴۲) با نام پهلوانان بزرگ همچون « بیمه » « ادویا » و « کرشاسپ » ذکر گردیده چه این پهلوانان و امثال آنان فقط جان بعضی از دیوان شرور را گرفتند در صورتیکه حضرت زردشت بواسطه انتشار قانون الهی چنین کرد که تمام شیاطینیکه در آن عهد قدیم با جسم بدور دنیا میگشتند همه در زیر زمین با هم پنهان گشتند. در تفسیر « هزوارش » چنین مرقوم است : (یسن نه ۴۶) « انحضرت جسم آنکسی که میتواندست خود را نامرئی کند بشکست و هر کس که نمیتوانست خویش را در نظر پنهان نماید خودش بدن خود را دونیم مینمود . مقصود از شکستن بدن این است که دیگر گناهی در جسم آن دیو (یا آن شیطان) بوقوع نیاید در صورتیکه میتواندست در بدن حیوان یا انسانی هنوز باعث ارتکاب گناهی شود .

پس از این شرح میتوان گفت که زردشت ، عهد داستانی را خاتمه داد چون همینکه قدم مبارک خود را در دنیا نهاد ظهور شیاطین با بدنه های عجیب و قوای فوق العاده دیگر ممکن نگردید و از اینرو قوای آسمانی را لزوم پرورش قدرت مخصوصی نیست و دنیا سیر طبیعی و منظم خود را از سر میگیرد . از این اشارات بخوبی معلوم میشود که زردشت چه شخص بزرگوار و باشأن و مقامی است و تا چه اندازه يك نژاد میتواند در انظار محترم و مفتخر باشد که يك چنین اوجود مبارکی در میان آنان بوجود آمد است . از طرف دیگر معلوم است که پدر انحضرت « پوروشسپ » مجاز بود که موسوم به پدر

زردشت گردد و به این نام مفتخر و سرافراز باشد چه ، یکی از پرستندگان غیور « هوما » ایشان بوده اند . بعلاوه زردشت نامه سلسله^۱ نسب آن پیغمبر بزرگ را به فریدون میرساند و همه میدانیم که نه فقط نسب « ایرج » بلکه نسب سلم و تور و اخلاف آنان هم به « فریدون » میرسد . لذا این سلسله نسب انقدرها مهم نیست و از آن مهم تر این است که نسب زردشت به منوچهر میرسد و از خانواده سلنتی ایران است . این نسب نامه در (بندهش) و در یک رساله^۲ دعا موسوم به « ذوپ نیرنگ » و بالاخره در کتاب مسعودی هم مذکور است .

باری حضرت زرشت از خانواده (سپیتاما) بوده پدرش موسوم به پوروشسپ و مادرش دغدو نام داشت و جد امجدش (هیچد سپ) بود .

معجزات آنحضرت (باری چون پنج ماه از حملی دغدو در ایام (شب) بگذشت خواب بسیار مخوفی دید کودکی و شباب) و بنظرش چنان رسید که قطعه آبر غلیظی پدیدار گشت و در آن خانه انواع حیوانات درنده و موذی از قبیل ببر شیر ، گرگ و مار بیارید . در میان آنان یکی که از همه بزرگتر و مخوفتر بود چنین نمودار شد که میخواهد بچه را از شکم مادر بیرون آورده از هم بدرد . چون مادر بحال تحیر به آن میدان وحشت انگیزی نگرید ناگاه صدای بچه خود را بشنید که تسلیتش میداد و میگفت این شیاطین و حیوانات درنده نمیتوانند ابداً صدمه^۳ به ما برسانند . بمجرد اینکه این کلام بانها رسید چنین مشاهده شد

که کوهی از نور از آسمان نازل گردید و در مقابل آن عده کثیری از مخلوقات ظلمت فرار اختیار کردند. چون نور نزدیکتر رسید جوانی خوش سیما از آن بیرون آمد که بر دست یسارش شاخه از نور و بر دست یمنش رساله خطی داشت. ان موجودات دوزخی که هنوز نگرینخته بودند چون آن نامه را دیدند یکمرتبه فرار اختیار کردند مگر گرگ و شیر و یوز که خیرگی نموده بجامانده بودند. ولی همینکه جوان عصایش را بجانب آنان در از کرد دیگر تاب مقاومت نیاورده بسوی دیگر شتافتند. چون دغدو از خواب بیدار شد با کمال عجله و شتاب در نزدیکی از معبرین دانشمند شتافت و تعبیر خواب را پرسید. آن معبر بزرگ هم نتوانست فوراً خواب عجیب را تاویل نماید و به او گفت سه روز صبر کنند تا تعبیر معلوم گردد. چون بسر موعده دغدو باز آمد معبر چنین گفتش که آن بچه که پنج ماه و بیست و سه روزه او را آبستن است شخصی بسیار بزرگ خواهد شد. آن ابرتار و کوه نوری که به او در خواب ظاهر گردید تعبیرش این است که هم او هم پسرش از ظالمین و مخلوقات شرور بسیار زجر خواهند کشید ولی در آخر بر هر خطری فائق آمده مظفر خواهند شد. عصائی که آن جوان بر دست داشت «عظمت یزدانی» است که بر علیه ظالمین بر خواهد گشت و آن نوشته که در دست دیگرش بود علامت مقام نبوت است که نصیب آن بچه حق پرست خواهد شد. باری آن سه حیوان که باقی ماندند سه بدترین دشمن حضرت زردشت میباشند ولی طاقت آنها هم تاب نیاورده از میان خواهند رفت.

معجزات (تاریخ زندگانی پیامبر ایرانی در ایام کودکی و کرامات) و شبایش يك سلسله معجزات و کرامات است چه همینکه از مادر متولد گردید در عوض اینکه مانند سایر اطفال بگرید بلند بخندید و از این رفتار حیرت انگیز نظر توجه تمام اهل آن ناحیه را بطرف خود جاب فرمود . این خنده اولین معجز آن حضرت است . شیاطین که بالطبع میدانستند مقصود بعثت ان . خشور پاك چیست بمخالفت بر خواستند و جدیت کردند تا آن بزرگواری که از او آنچه ترس و بیم داشتند نابود کنند . از برای انجام این مقصود هر وسیله که میدانستند بکار بردند و هر فرصتی که بدست افتاد غنیمت شمردند . ایالتی که در آن زردشت بدنیا آمد متعلق به پادشاهی بود « دورانسرون » نام که معلوم نیست آیا نسبت یا شباهتی به « دوراسرون » که در فهرست سلسله نسب حضرت زردشت ذکر گردیده داشته است یا خیر . این پادشاه هم کافر و هم رئیس تمام جادوگران خبیث بود و از زردشت نامه معلوم میشود که در آن عهد هر کسی مشغول بعمل سحر و جادو بوده است . گویند قوای ظلمت چنان با نوع انسان مربوط شده آنان را به شر دلالت مینمود که حتی پدر زردشت هم از این قبیل اعمال « سحر » بکلی پری نبود (۱) باری چون « دورانسرون » شنید که زردشت بدنیا آمده و ترسید که اگر این بچه بزرگ گردد و قوت یابد قدرت ساحری خاتمه پذیرد فوراً

(۱) این دعوی از روی داستانهای حاضر است ولیکن « پشوتامجی

بهرامجی » از روی حق اظهار داشته است که از آوستا چنین مطلبی ابدأ معلوم نمیشود . (کیگر)

بجانب منزل « پورو شسپ » شتافت و همینکه بچه را در گهواره خفته یافت خنجر خود را بکشید تا آن وجود پاك را بقتل رساند. ولی قبل از آنکه بتواند ضربت کاری بانحضرت بزند دستش فلج گردید و مجبور شد بدون انجام مقصود شر خویش خائب و خاسر باز گردد. این بود دومین معجزه انحضرت. معذک ارواح خبیثه دست از حرکات شفیعه خود برداشته مدتها امیدوار بودند که در آخر به نیت بد خویش نائل گردند لذا بچه را از مادرش دزدیده در صحرائی بردند و سپس يك توده از مواد قابل اشتعال گرد آورده حضرتش را بروی آن گذاشته آتش افروختند. در اینجاست امیدمبدل بیاس گردید. بچه راحت در آتش بخوابید و چون مادر ب جستجوی او در صحرا آمد ویرا صحیح و سالم یافت و این را سومین معجزه آن پیغمبر پاك دانند. چیزی از این وقایع و قصه های شوم پهلوده نگذشت که جادوگران حدیث دیگری کردند و فرمان « دورانسرون » بچه را برده در تنگنایی گذاشتند که هر وقت گله گاووان از آنجا عبور کنند انحضرت را در زیر پای خود لگدمال نمایند و بمرك رسانند ولی همیشه گله گاو نزدیک شد بزرگترین گاو نر جلو آمده بچه را در میان پاهای خود حفظ نمود و نگذاشت به او صدمه برسد و این چهارمین معجزه آن حضرت است. معجز پنجم هم تقریباً مانند معجز قبل است بچه شیاطین انس همان کاری که بوسیله گاووان کردند خواستند بوسیله اسبان نمایند پس مجدداً آن بچه را در گذرگاه تنگی که اسبان وحشی را از انجام میرانند گذاشتند ولی اسبی در جلو آمده بچه را از سم اسبان دیگر محافظت نمود. باری چون بوسیله حیوانات اهلی توانستند

صدمه بوجود حضرت زردشت رسانند « دورانسرون » خواست
 عمل قبیح خود را بوسیله حیوانات وحشی بیازماید لذا امر داد تا گنم
 گرگی را جستجو نمایند و در غیاب گرگان بچه هایشان را بکشند
 و زردشت را در آن محل بگذارند تا همینکه گرگان برسند از شدت
 غیظ و غضب انحضرت را بدرند. آری این گریان یا این بچه های
 ظلمت حقیقه هم خواستند آسیبی به آن بر آید و پروردگار رسانند
 ولی خدای دهان آنان را به بست بطوری که نتوانستند ابداً به آن
 حضرت صدمه زنند بلکه بر عکس دو گاو اسفانی در آنجا آمده
 و پستانهای خود را در دهان انحضرت گذاشتند و این ششمین
 معجز آن سرور است که از شر دشمنان بد سیرت محفوظ ماند.
 پس از تمام این کوششهای بیفایده دیگر آسیب رساندن به آن
 حضرت بیفایده مینمود و دست از آن برداشتند. زردشت بتدریج
 بزرگ شد و پدرش لازم دانست او را چنانچه سزاوار است تربیت
 کند لذا از برای او معلم بسیار ذانائی اختیار نمود. چون زردشت بسن
 هفت سالگی رسید ساحران کوشش دیگری کردند تا بلکه به
 مقصود خویش موفق گردند و از آنجا که بزم ایشان اقلانحضرت
 از چیزهای مخوف میترسد بکمک جادوگران دوزخ، مظاهر خوفناکی
 نمودار کردند که هر کس میدید از ترس میلرزید و فرار مینمود
 ولی زردشت آسوده بجای خود باقی مانده خداوند را حافظ و
 نگهبان خود میدانست. پس این آزمایش هم بیفایده ماند و آنرا
 هفتمین معجز انحضرت خوانند. از این واقعه چیزی نگذشت که
 زردشت ناخوش شد و دشمنان دل خود را به این خوش کردند که

این دفعه او را نابود خواهند کرد لذا در عوض دارو برای او
 دوی زهر آلود حاضر ساختند ولی زردشت فوراً اثر آنرا دانسته
 به دورش افکند و به این طریق باز هم از شر آنان محفوظ ماند
 و این هشتمین معجز و خشور پاك ایرانی است . پدر زردشت در
 پانزدهمین سال انحضرت بزم باشکوهی در خانه خویش ترتیب
 داده شاه « دور انسرون » و « بوراتروس » را هم که از
 بزرگترین ساحران آن عصر بودند دعوت نمود . در آنروز زردشت
 فرصت را غنیمت شمرد که علناً تنفر خود را از سحر و جادو اظهار
 داشته باب جنگ را با جادو گران باز نماید . بمجرد شنیدن این کلام
 حکمت فرجام ساحران بی ایمان در مقابل ان مظهر حقیقت بلرزه
 افتادند و بدقت به او نگرستند . سایر اعمال زردشت در ایام
 کودکی و شبایش بما مجهول مانده ولی بخوبی معلوم است که ابدآ
 گناهی از او سر نزده و دامن مطهرش به هیچ لوثی الوده نشده
 است . گویند که مدت آزمایش انحضرت تا به سن سی سالگی بوده
 و بعد از آن درخت تقوی و تقدس برک و بار داد .
 نزول (در سن سی سالگی روح بر فتوح پیغمبر ایرانی
 وحی (از انوار غیبی روشن و وحی اسمانی نازل گردیده
 اسمانی (برسالت مبعوث شد . جبرئیل یا فرشته اندیشه
 پاك « و هومنو » بر او ظاهر گردیده آن روح مقدس را بدرگاه
 اهورا مزدا رهبری نمود . در نوشتجات پهلوی سالی که اولین وحی
 نازل گردید و معراج روحانی دست داد سال « دیانت » نامند
 و تفصیلش از این قرار است :

همینکه فرخنده ساعت بعثت نزدیک گردید و درهای رحمت آسمانی بروی ساکنین زمین باز شد نسیم عنبرافشان صبح مشام اهل ذوق را معطر نمود و هلهله شادی از تمام موجودات بلند گردید زیرا که در ساحل رود «دایتیا» دیده حق بین زردشت بر جمال نورانی «و هومنو» که شاخه از نور بدست گرفته بود و از جانب جنوب بطرف انحضرت میشتافت افتاد. همینکه از مقرب در گاه الهی بچهارمین مصیبت دایتیا رسید اشو زردشت مشاهده فرمود که یک وجودی بسی بلند و سترگ تقریباً ۹ برابر انسان در مقابلش ظاهر گردید و لبهای خود را باز کرده گفت: هان ای زردشت لباس جسمانی را بدر آر که بایست بدر گاه اهورا مزدا حاضر شوی چون بغمبر ایرانی طاعت آن فرشته را نمود امر واقع گردید و حالی دست داد که نه قلم را یارای تحریر است و نه زبان را توانای تقریر یعنی روحش بخلوت سرای قدس پرواز نموده محرم اسرار اهورا مزدا گردید. حبذا آن مقام مقدس که زردشت دیگر از نور و فروغ فرشتگان سایه خود را نمیدید یعنی هستیش در هستی بخش غرق گردیده بود پس به اهورا مزدا و امشاسپندان تعظیم نموده گفت: «ستایش بر هر مزد و درود بر امشاسپندان باد» در آن مجلس روح پرور ذات لایزال احدیت اصول آئین مزدیسنی را به پیامبر خود بیاموخت و گویند در همان روز سه مرتبه آن حالت دست داد و علائم عجیبی به حضرت زردشت نمودند که نگارنده از شرحش عاجز است چه:

«با تو روح القدس گوید فی منش»

پس از آنکه حضرت زردشت قوس صعود را طی کرده به قوس

نزول و رهبری اخلاق و ابلاغ کلمه اهورا مزدا مراجعت فرمود جدیتی نمود تا بلکه دل سنگ « کاوه و کرمان » که در گاتاها بکرانه از آنان نام برده شده و پیشوایان کفر بودند نرم نماید و به ایمان بگرایند و دست از طبیعت پرستی بردارند ولی افسوس کلام حق در دل شیاطین جای نکررفت تا زردشت بسراغ پادشاهی تورانی شتافت تا فرمایش رسول گرامی را اصفا نماید و در دنیا و آخرت کامیاب شود متأسفانه اینهم اگرچه از مؤمنین حمایت نمود ولی به آئین باک نگر وید و در باطن میگفت « من گوش استماع ندارم لمن تقول » (۱) خلاصه آنحضرت چون دید نصیحتش در دل این سنگدلان کارگر نمیشود یکی از کاربان متمول را ملاقات نمود و از او درخواست کرد در راه واجب الوجود چیز معینی بذل کند ولی در اینجا هم دلشک شد و بمقصود نائل نکرید.

باری ثبات قدم و همت عالی آن و حضور باک که در راه خدمت بشوع و ابلاغ رسالت خویش هر قسم مشقت ورنجی را استقبال مینمود وی را از کار باز نداشت و راه سیستان گرفت و خواست « پرشت » نام حکمفرمای انجا را بدین خود بخواند. لذا به او امر کرد که راستی را پیشه کرده و شیاطین را لعن نموده دین بهی را قبول

(۱) نقاد کلمات « لمن تقول » را قلم زده و فقط « من گوش استماع » ندارم را باقی گذاشته است. گویا تصور کرده که این مصراع از خود ما است چه اگر میدانست این مصراع از یک بیت مخصوصی است که سعدی سروده که ما بمناسبتی که دارد در اینجا ذکر نمودیم ابداً این تصرف بیجا را نمینمودند.

کند. « پرشت » آن دو اولین نصیحت را اصفیا کرد ولی از قبول دین امتناع ورزید. گو یا از انجا آن پیغمبر حضرت دادار بجانب مسقط الراس خویش مراجعت نمود و بطرف ناحیه جنوبی بحر خزر آمد. هفت یا هشت سال بعد از معراج روحانی شش مرتبه دیگر با امشاسپندان محشور گردید و بموجب نوشتجات پهلوی خصوصاً « زاد سپرم » که در اینخصوص مطولاً شرح دهد آن رسول الهی در عرض ده سال هفت مرتبه فی الواقع بمعراج سعادت نائل گردید که شرحش در این رساله مختصر نگنجد.

خلاصه پس از این معراجهای پی در پی اهورا مزدا پیغمبر گرامی خود را قدرت روحانی بخشیده او ستا را به او عطا فرمود و (اهو نا ویریا) که حقیقه اسم اعظم است به او پیامخت تا رسالت خود را انجام دهد. شیاطین چون اینرا مشاهده کردند قوای خود را جمع نمودند که حتی المقتدر نگذارند آن رسول برحق موفق گردد ولی دیگر رور دگار عالم کار را بشکام پیغمبر خود کرده بود و آن و خشور راست کردار با مسلحه راستی و دیانت و قوه اسم اعظم (اهو نا ویریا) دیوان را مغلوب نمود.

اری پس از ده سال رنج و عذاب پسر عموی بزرگوار او (مذیو ماه) کیش بهی را قبول فرمود و به رسالت اشو زردشت ایمان آورد و حقا که ایمان آوردن پسر عمش يك گونه تسلی دیش و یکی از پیشرفتهای بزرگ انحضرت محسوب میشود. (۱)

(۱) آنچه در این رساله راجع به نزول وحی درج گردید از روی تتبعات و یلیام جکسن است.

فصل پنجم

ایمان آوردن گشتاسپ

مأمور شدن (پس از اینکه زردشت اوستا را از حق عز
 اشو زردشت (اسمه گرفت مأمور به دربار گشتاسپ گردید
 بدربار گشتاسپ (تا اعلام کلمه الله را بنماید . پس از تحصیل
 اجازه^۱ مرخصی امشاسپندان بنزدیک حضرتش آمده او را نصایح
 مخصوصی نمودند که همان اوامر و نواهی است که در روایات
 مذکور است . و هومنو به او میگوید که مردم را امر بتوجه
 حیوانات اهلی نماید و مخصوصاً بدون هیچگونه احتیاج بره ها را
 نکشند . « آشا وهشتا » نکهداشتن آتش و آتشکده ها را توصیه
 مینماید . « خشدر وریا » پاک کردن فلزات را امر مینماید که زنگ
 زنند . « سپنتا آرمیتی » قدغن میکنند که زمین را بخون و مواد
 ناپاک ملوث و آلوده نکنند و برعکس کشت و زرع آن را امر
 مینماید . « هروتاد » زردشت و پیروانش را بتوجه از آب و « امرتاد »
 بتوجه از نباتات و اشجار توصیه مینمایند .

در تمام داستان زردشتیان مکمله بین زردشت و اهورا مزدا بیشتر
 از همه چیز معلوم میشود که از مأخذهای قدیمه است . در یسن
 (سیزده ۲۰) صریحاً شرح یکی از این ملاقاتها مرقوم رفته ولی در
 جاهای دیگر فقط اشاره شده است که اهورا مزدا بعضی از مسائل

مذهبی را بزردشت تلقین نمود و انحضرت هم به سایرین آن را اعلام فرمود (و یسپرد دو ۳، سیزده ۲، یسن هفتاد ۶۵) . حقیقت هم تمام اوستا شاهد این گفتار است چه سر نامر آن نامه راجع بهر مطلبی که کم یا بیش اهمیت داشته مذکور است که چگونه زردشت در اینخصوص از اهورا مزدا سؤال نمود و چه جوابی در مقابل آن شنید . از گاتاها میتوان آیات ذیل را شاهد آورد (یسن چهل و دو و چهل و سه) که زردشت در گفتگو با اهورا مزداست

عقیده اکثریت این است که زردشت عازم بلخ گردید و کشتا سب انحضرت را در مجلس رسمی پذیرائی نمود . دانشمندانی که در اینجا حضور داشتند کوشش نمودند که آن بزرگوار را رد نمایند ولی بر عکس می نگر از ایشان از طرف راست و می نگر از جانب چپ مجبور گردیدند با کمال دلنگی از مباحثه کناره جوئی کنند و به این اعتراف نمایند که یکنفر خارجی در حجت بر همه آنان فائق آمد . همین بر تری عقل و هوش از روز اول گشتا سب را بر این و اداشت که بآن پیغمبر بدیده مهر اول محبت ^{کامل} از این سبب انهایی که قبلا در دربار معروف بعقل و ذکاوت بودند دیگر غیرشان بجوش آمد و خواستند مقام خود را از دست ندهند و کس دیگری بر آنان غالب نشود . ولی اشو زردشت در مباحثات روز سوم و چهارم هم قدرت خداداد خود را نشان داده همه را حیران ساخت . چون هیچیک از آنان نتوانستند در مقابل آن و خشور پاك مقام نمایند رسالت خود را اشکار ساخت و اوستا منظور نظر پادشاه گردید . ولی چون گشتا سب فقط قسمتی از آن کتاب مقدس را شنیده بود و میخواست

مطلب را عمیقانه رسیدگی کند از زردشت خواهش نمود تا روزیکه فرمان جدیدی راجع به حضرتش صادر شود در دربار اقامت کند و زردشت هم قبول نموده از این موفقیت خود بسی شاد بود. معذک در دربار هم اذیت و آزار خاتمه نیافت چه آن دانشمندان که قبلاً انهمه شأن و مقام در نزد پادشاه داشتند نمیتوانستند خود را بشکستی که خورده بودند تسلی دهند لذا کوشش نمودند پادشاه را از آن پیغمبر پاك مفلون نمایند. برای این مقصود دربان خانه را برشوه بفریفتند و در غیاب انحضرت اشیاء کثیف و ناپاك از قبیل سر سگک و سر گربه و غیره داخل دران منزل نمودند و بعضی را هم در زیر لباسهای انحضرت مخفی ساختند. پس از آن به پادشاه اظهار داشتند که زردشت ساحری بیش نیست. گشتاسب امر به تفتیش خانه انحضرت داد و آن گرانی پیغمبر دادار را بزندافت انداخت. از آنجا که محال است خورشید را بگل پنهان کرد موقع آن رسید که و خشور پاك رسالت خود را بمعجزی ظاهر و اشکار سازد (۱). پادشاه را اسب سیاهی

(۱) نقاد گوید: «معنی این تعبیر را نمیدانم چیست، آفتاب بگل پنهان کردن است». تعجب میکنم از شخصی که دعوی فارسی دانی میکند و معنی این تعبیر را نمیداند و در آخر آن هم علامت تعجب میگذارد. گویا تصور کرده اند که ما این تعبیر را از خود اختراع کرده ایم در صورتیکه اکثری از شعرا و ادبا در نظم و نثر آن را استعمال نموده اند. در هر صورت اگر خود پسندی نبود راجع به نویسنده این رساله که آنچه نوشته از روی تحقیقات و تتبعات دانشمندان است و اصطلاحات و تعبیراتی که استعمال کرده از گفتار

بود که تقریباً همیشه بروی آن سوار شده بی اندازه دوستش
 میداشت . پس از این اتفاقات چون مهتر داخل در اصطبل شد با کمال
 وحشت مشاهده کرد که چهار پای اسب نابود شده و در بدنش فرو
 رفته است . دست حیرت بدنندان گزیده پادشاه را از این حادثه
 ناگوار مطلع ساخت . کشتاسپ پس از یقین کردن به مطالب دانشمندان
 را برای علاج بطلبید ولی هیئات کار از کار گذشته بود و هیچ چاره
 نمیدانستند . در همان اوقات افتاب حقیقت در حبس بسر میبرد و از
 قضا زندانبانان هم آنروز از کثرت اندوه و غم که بر همه مستولی
 بود آوردن غذا را فراموش نمود . هنگام شب حضرت زردشت
 از زندانبانان حادثه که رخ داده سؤال فرمود و چون از واقعه
 مسبوق گشت بمستحفظ چنین گفت که فردا سلطان را خبر دهد که
 زردشت آن اسب را بشرایطی چند علاج تواند کرد . پادشاه که دیگر
 چاره نداشت و عجز دانشمندان را دانست زردشت را بطلبید
 و شرایط را از او سؤال کرد . آن پیغمبر بگزیده چهار شرط پیشنهاد
 فرمود که بقبول هر کدام يك پای اسب ظاهر خواهد شد : شرط
 اول اینکه کشتاسپ بزسالت اشو زردشت و آئین مقدسش ایمان
 بیاورد . چون این قبول شد يك پای اسب ظاهر گردید . شرط دوم
 اینکه اسفندیار پسر کشتاسپ خود را بکلی وقف بدفاع از مذهب
 مزدیسنی نماید و بمجرد قبول شدن آن پای دوم اسب پدیدار گردید .

شعرا و ادبای بزرگ است این شعر سعدی را ایراد مینمودیم :

بگفت آنچه دانست و پاکیزه گفت .

بکل چشمه خور نشاید نهفت .

شرط سوم اینکه زوجه گشتاسپ هم قانون الهی را بپذیرد و دل از نور ایمان روشن کند. ابن پیشنهاد را فوراً به ملکه اطلاع دادند و او هم چراغ دل را بنور ایمان منور کرد و سومین پای اسب اشکار شد. شرط چهارم راجع به خود انحضرت بود که تحقیقات لازمه در خصوص علت حبسش بنمایند تا مطلب واضح شود. تحقیقات بعمل آمد و بخوبی ثابت شد که دا من پاك انحضرت الوده بهیچ لوثی نیست چه دربان اقرار کرد که دشمنان آن پیغمبر او را بفریفته باعث داخل کردن آن اشیاء کثیف در آن منزل شدند. لذا بی تقصیری آن حضرت معلوم و محرکین سخت تنبیه شدند و چهارمین پای اسب ظاهر گردید. معلوم است درجه اعتبار و احترام زردشت در دربار پس از این معجزه تا چه پایه وحدی رسید.

باری کار آئین مزدیسنی بقدری بالا گرفت و در نزد پادشاه باندازه حضرت زردشت محترم گشت که بدون مشورت با آن حضرت هیچ کاری نمیکرد.

در خواست (روزی زردشت در نزد گشتاسپ بود و پادشاه گشتاسپ) او را خواهش کرد که از حق جل و علا چهار چیز برای او خواستار شود: اول مکانی را که در جنت خواهد داشت به او نشان دهند ثانیاً بدنش در جنگ بهیچ اسلحه متأثر نشود. ثالثاً از تمام وقایعی که تا کنون در عالم رخ داده و خواهد داد ویرا مسبوق کنند و رابعاً جانش تا روز قیامت از بدن جدا نشود. زردشت در جواب فرمود که این چهار چیز ممکن است عطا شود ولی نه بیک نفر بلکه به اشخاص مختلف. حال هر یک از این چهار را طالبی برای خود اختیار

نمای و سه درخواست دیگر مابین سه نفر تقسیم میشود. گشتاسپ چون این را بشنید برای خود اولین درخواست را خواستار شد. لذا در مقابل او چهار وجود از عالم روحانی ظاهر گردید و آنان آذر خرداد، اذر گشتاسپ و دو امشاسپند « فرشته » بهمین واردی بهشت بودند. اگر چه اینان پادشاه را نوید دادند که نرسد ولی سلطان بمشاهده آنان چنان ترس فرا گرفت که از تخت بزمین افتاد و تا مدتی نتوانست خود داری کند. پس از آن زردشت با شراب، گاهای معطر، شیر و انار ترتیب « نذر درون » را داد و گشتاسپ قدری از آن شراب را به فرمان آنحضرت بنوشید و خوابی او را فرا گرفت و در عالم رؤیا بهشت و مقامی که برای او معین گردیده مشاهده نمود. پشوتن شیر را نوشید و زندگانی ابدی یافت. عطر گل نصیب جاماسپ گردید و همان حکمتی را که گشتاسپ برای خود میخواست او را رسید و بالاخره زردشت چند دانه انار به اسفندیار داد و روئین تن گردید. از اثر این معجزات پی در پی اعتقاد گشتاسپ بیشتر گردید و همان واقعه که در پسن (نه ۴۶) مذکور است حادث شد یعنی شیاطین که در زیر زمین بودند نابود شدند. در همان موقع گویند گشتاسپ اولین آتشکده را بر پا نمود. در هر صورت خیلی محتمل است که این روایات بسیار قدیمی باشد. پشوتن هادی معنوی اسفندیار بوده و در بندهش هم مذکور است که او پسر گشتاسپ و همواره در دنیا باقی است. ایضا در شهنامه است که اسفندیار بکرامت زردشت روئین تن گردید ولی در آن کتاب مطلب قسم دیگری نقل شده است و سبب آن از زنجیری است که حضرت زردشت به او عطا

فرمود . از آوستا هم معلوم میشود که « جاماسپ » بسیار دانا بوده و از جاماسپ نامه هم که یقیناً بسی جدید است ظاهر است که آن حکیم بزرگوار مانند آنچه در آوستا ذکر گردید دارای علم گذشته و آینده بوده یعنی از آنچه واقع شده و بعد بوقوع خواهد پیوست اطلاع کاملی داشته است .

فصل ششم

شهادت اشوزردشت و ترویج آئین (۱)

شهادت (اخباریکه راجع به پرواز روح حضرت زردشت اشوزردشت) به اعلی درجات جنت است با هم موافقت ندارد و باید مابین روایات مغربی و شرقی را تشخیص داد چه ؛ گفته مغربیان خیلی جدید تر است و فقط « سوئیداس » و « آلکسارینم » از این واقعه چیزی نویسند و گویند زردشت بوسیله آتش خارق العاده بعرش برین باز گشت فرمود . از نویسندگان شرقی فقط « سعودی » پشوتانجی بهراجی « عقیده خود را راجع بر حلت حضرت زردشت اظهار داشته اند . اولی فقط میگوید : زردشت در سن هفتاد و هفت سالگی جهان فانی را بد رود گفت و دستور با این تاریخ موافق است ولی آن را در روز خورشید که یازدهمین روز ماه دهم (دی) است میدانند

(۱) بیشتر مطالب این فصل و فصل گذشته ترجمه تقریبی فصل دوم کتاب « عهد اوستای » کیگر است .

و میفرماید زردشت در موقعیکه بلخ بدست ارجاسپ افتاد شهید گردید و لهراسپ هم همان وقت دار فانی را بدرود گفت . گویند یکی از جنگجویان قشون ارجاسپ موسوم به «تورا براتور» داخل در معبد آنحضرت شده و برا بضرب شمشیری شهید فرمود . از همان ماخذهاییکه دستور این روایت را بیرون آورده میتوان ثابت کرد (چنانچه «ملکم» هم اشاره کرده است) که زردشت چند سال قبل از استیلای مذکور از دار دنیا رحلت فرمودند . این روایات اخیر بنظر نمیآید خیلی قدیمی باشد و بر عکس در صدر بندهش مرقوم است که زردشت در بلخ وفات یافت بلکه پس از ایمان به کشتاسپ به ارین و یج مراجعت فرد . ایضا در همان کتاب مسئله^۱ اینکه چرا باید شخص بزرگواری مانند زردشت از دنیا برود مطرح گردیده است . همه میدانیم که چون زردشت از خدا زندگانی ابدی تقاضا نمود چنین جواب رسید که ای زردشت اگر تو همیشه باقی باشی «تورا براتور» ملعون هم همواره زنده خواهد ماند و دیگر قیامت نخواهد شد و مردم بی امید می مانند . بسی «اهورا» لحظه حضرت زردشت را عالم الغیب و السموات کرد و در الحال آن پیغمبر پاک^۲ خوشیهای بهشت و فلاکتهای جهنم را بچشم حقیقت مشاهده فرمود و برضای یزدانی از دل و جان راضی شد .

نکته^۱) چون از تاریخ حیات زردشت و وقایع زندگانی

مهم) آن بزرگوار اطلاعی حاصل نمودیم مسئله^۲ دیگری

در پیش است که حل آن بسی مهم است چون راجع به شخص بزرگی است که آئین جدیدی آورده و بایست در هر صورت جوابی برای آن

مسئله پیدا نمود. مقصود از این سؤال دانستن این است که آیا زردشت يك مرد تاریخی است یا بمعنی که آیا حقیقه وجود داشته یا خیر شخصی است افسانه و فرضی که هیچ وجود خارجی نداشته است.

میتوان گفت دیگر امروز جای هیچ شك و شبهه نمانده که حضرت زردشت وجود تاریخی داشته و در يك قرنی میزیسته است یعنی شخص افسانه یا داستانی نیست. امروز عقیده را که «دارمستر» و امثال او اظهار داشتند بهیچوجه اعتباری نمانده و مسئله بخوبی واضح شده است که کاخ عالی دین مزدیسنی را پیغمبر ایرانی موسوم به زردشت گذاشته و این اسم نام «رب النوع طوفان» که به اوصاف انسانی منسوب داشته اند نیست. همچنین تاریخ اوستا چنانچه همان علامه دانشمند فرانسوی اظهار داشته اتقدر جدید نیست بل فوق العاده در اینخصوص اشتباه کرده اند آری چیزیکه باعث این اشتباه گردیده این است که بعضی از دانشمندان بواسطه اینکه جزوهای جدید و قدیم اوستا را از یکدیگر تمیز نداده مشاهده کردند معجزات و کرامات بسیار به حضرت زردشت منسوب داشته اند بخاطر رفته تصور کرده اند که این پیغمبر بزرگوار راستی وجود نداشته است. ولی دانشمندان دیگر که عصر خود را صرف در تتبع اوستا نمودند و بمطلب بخوبی پی بردند ملاحظه نمودند که در گاتاها مسئله بقسمی واضح است و بدون پیرایش و آرایش ساختگی است که هیچ شبهه نماند که از خود اشو زردشت یا از اصحاب معاصر آنحضرت است.

راستی اگر بنا باشد به معجزات و کرامات که بیک پیغمبر نسبت میدهند او را داستانی دانست باید تمام انبیا را افسانه فرض کنیم چه

بهر کدام معجزاتی نسبت داده اند که عقل باور نکند. پس لازم است متقین به اصل آن نامه مقدس که از خود انحضرت یا از اصحاب معاصر او است رجوع نمایند تا حقیقت را دریابند و حکمشان سطحی نباشد. (۱)

(۱) نقاد گوید: «هیچیک از مستشرقین بواسطه وفور معجزات زردشت را از اشخاص افسانه نشمرده اند» اگر کسی دقیق شود که چه چیز باعث شد که «دارمستتر» مستشرق معروف فرانسوی منکر تاریخی بودن زردشت گردید خواهد دید در میان چندین عال که جای شرحش در اینجا نیست یکی هم معجزاتی است که به حضرتش نسبت داده اند. دارمستتر برای هر یک از این معجزات تاویلات عجیب و غریبی نموده و از آن نتیجه چنین گرفته که زردشت وجود نداشته است. مقصود نگارنده این نیست که تنها ایراد دارمستتر اسناد این معجزات بوده بلکه میخواهم عرض کنم که یکی از چیزهایی که شبهه او را قوی نموده همین مسئله بوده است. رجوع شود به فصل چهارم کتاب «هر مزدواهرین» خصوصاً صفحه ۱۹۰ الی آخر فصل. دیگر آنکه گیگر در کتاب «اراسگاه زردشت و عهداوستا» گوید: «آنچه از داستانهای ایرانیان بما معلوم میشود این است که زردشت داستانی اثر افسانه های مورخین اخیر است چه، اینان وقایعی به او نسبت داده اند که خوانندگان حضرتش را داستانی تصور مینمایند.» حال ایا از این عبارت معلوم نمیشود که بواسطه وقایعی که بحضرت زردشت نسبت داده اند بقول یک علامه بزرگی مانند گیگر جمعی او را داستانی تصور نمودند؟

در این رساله مختصری از تاریخ حیات حضرت زردشت بیان نموده خلاصه آنچه در آوستا و سایر کتب پهلوی و فارسی جدید و عربی است نگاشته بمعجزات آنحضرت هم اشاره کردیم چون برای یکنفر ایرانی ننگ است که وقایع زندگانی پیغمبر باک مملکت خود را انطور که مشهور است نداند. باری در خود گاتاها مطلبی که بنظر اغراق آید نیست و وقایع بقسمی اتفاق افتاده که جای هیچ شک در وقوعش باقی نماند. (۱)

لذا اگر افسانه هائیکه در تاریخ زردشت داخل کرده اند بکنار گذاریم چیزیکه باقی خواهد ماند این است که زردشت از سلاله پادشاهان بوده و در سن سی سالگی ایشان را در مسقط الراس خود

(۱) نقاد گوید: «مثلا جز از دعا و نماز دیگر چه مطالب تاریخی در گاتاها ذکر شده است که مایه شبهه باشد؟ انتهی». نقاد تصور کرده اند که از دعا و نماز ممکن نیست مطالب تاریخی را کشف نمود و حق هم دارند چون هنوز امثال ایشان به تقیبات دقیقانه دانشمندان اروپائی و امریکائی درست بی نبرده و نمیدانند چگونه ممکن است از دعا و نماز مطالب اخلاقی، اجتماعی، ادبی، تاریخی را کشف نمود! مثلا انجا که زردشت در حق گشتاسب دعا میکند یا میگوید جاماسب از فلان نژادست دانشمندان کمنج کاو بواسطه اتصال عقاید و افکار بعضی مطالب اشکار و واضح نمایند از خوانندگان خواهشمندم که نظری به صفحات ۲۸۲ الی ۲۹۴ همین رساله اندازند تا بدانند چه مطالب بلند و چه وقایع مهمی را از همین سرودها و بقول نقاد از همان نماز و دعاها کشف کرده اند.

تبلیغ فرمود و چون در اوایل انطور که مایل بود نشد بباختر مهاجرت فرمود و بر این موفق گردید که به مدد گشتاسپ شاه پیروان زیادی پیدا نماید. در تمام این بیانات چیزی که قبول نکردنی باشد نیست. پس از تمام این گفتار آنچه یقین است و از تاریخ حیات زردشت معلوم میشود این است که حقیقه چنین شخصی وجود داشته است. بهترین برهان در خود مذهب است که سر تا سرش يك طرز، يك رويه و يك اسلوب است و بخوبی مینماید که لا اقل يك نفر بوده است که بنای آن را استوار کرده حال اسمش هر چه باشد گوباش.

ترویج (چون راجع به شخصیت حضرت زردشت عقیده آئین باک) خود را اظهار داشتیم بر میگرددیم به سلطنت گشتاسپ و انتشار قانون الهی. گویند هراسب امور مملکت را قبل از وفاتش به گرانی فرزند خویش تفویض کرد و در آتشکده باخ منزوی گردید. در شهنامه چنین مذکور است که پس از آنکه گشتاسپ آئین جدید را قبول نمود در همان نزدیکی جنگ مذهبی در گرفت چه، شیاطین نهایت مایل بودند که خبر این انقلاب بزرگ که در کشور ایران روی نموده فوراً بگوش ارجاسپ پادشاه توران برسد و چون این خبر بگوش او رسید ترویج آئین جدید را روا نداشت و نامه بتوسط فرستاده بگشتاسپ فرستاد و نصیحتش کرد که گفتار حضرت زردشت را اصفا نکند و بزودی براهی که در اول بود برگردد. اگر این پیغامها را قبول کنند هدیه های گرانبها برای او خواهد فرستاد والا پس از چند ماه باقشونی خونخوار ایران را خراب خواهد نمود. گشتاسپ در خصوص جواب پیغام با خواص خود زیر، اسفند یار

و جاماسب مشورتی نمود و در آخر کار بسفیر توران جواب دادند که به پادشاه توران بگوید خوب است زحمت تجهیز قشون و آمدن بطرف ایران را نکشد چه عنقریب ایرانیان خود بالشکر و قوای جنگی بجانب توران خواهند شتافت. لذا از دو طرف به تجهیز قشون پرداختند و هر دو لشکر در نزدیکی جیحون بهم رسیدند. این جنگ اساساً با جنگهای قبل فرق میکرد چه گشتاسب از نتیجه انقبلا مسبوق بود باین سبب که جاماسب حکیم چنانچه سابق گفتیم از گذشته و آینده اطلاع داشت و پادشاه را مطمئن نمود که اگر چه جنگ خونینی رخ خواهد داد ولی در آخر فتح با او است. آنچه جاماسب پیش بینی کرد بالطبع انجام یافت. اردشیر؛ شرو؛ شد اسب پسران گشتاسب در مبارزه کشته شدند. سپس «گرامی» پسر جاماسب بمیدان جنگ شتافت و درفش شاهنشاهی ایران را که در آن هیاهوی عظیم ایرانیان از دست داده بودند بدست آورد و شجاعت غریبی بخرج داد چه، چون تورانیان دستش را قطع کردند بیرق را باندان بگرفت و بادست دیگر محاربه نمود تا آخر مردانه در زیر ضربتهای بی در پی لشکر ییکران دشمن جان شیرین تسلیم جان آفرین نمود و در راه وطن فداکاری را بانتهای رسانید. باری عده دیگری از دلیران ایرانی در آن جنگ بدرود زندگانی گفته ولی در آخر «زریر» سپهبد قشون و برادر پادشاه بمیدان حاضر شده غلغله در شجاعان تورانی انداخت و کارشان را زار نمود.

این کشمکش دو هفته درست طول کشید وارجاسپ وعده داد که هر کس «زریر» را شکست دهد به او انعام گرانبهایی عطا نماید.

ولی احدی جرئت اقدام این عمل را نداشت تا آخر « بیدرفش » قدم در میدان نهاد ولی چون جرئت مقاومت علنی را بر خود نمیدید کمین نموده کار آن شجاع دلیر را با تیری بساخت . مرگ « زریر » خونی در دل ایرانیان تولید کرد و چون شاه گشتاسپ دید دیگر نمیتواند شجاعان خود را تشویق نماید تا از قتل « زریر » انتقام کشند نذر نمود که اگر در این جنگ بر « ارجاسپ » فائق آید تاج را به اسفندیار و لشکر را به « پشوتن » و اگذار و خود مانند هراسپ گوشه ازوا اختیار کند . این نذر باعث بر این شد که اسفندیار شجاعت فطری خود را بروز دهد لذا خویشان را در لشکر مخالف انداخت « و بیدرفش » را بکشت و اسلحه و ایسب « زریر » را به اردوی ایرانیان آورد . طولی نکشید که احدی جرئت جنگیدن با او را نمود و ارجاسپ مجبور شد لشکریان خود را بی صاحب گذاشته از میدان بگریزد . گشتاسپ از تقصیر پشوتن بیصاحب بگذشت و آنان هم کیش پاک مزدیسنی را از جان قبول کردند . در آوستا مطالب حمدیه این جنگ که شرحش گذشت مذکور است و چنانچه مشاهده میشود و یشتاسپ غالباً از حق تعالی درخواست میکند که بر « ارجت اسپا » فائق آید (یشت پنجم ۱۹ - نه ۳۰ - هیفده ۵۰ ، نوزده ۸۷) . « ارجت اسپا » هم (یشت پنجم ۱۱۶) در جایی از خدا تقاضا میکند که بر گشتاسپ ظفر یابد . سپس گشتاسپ « نستور » پسر « زریر » را که در جنگ کشته شد مأمور نمود که مملکت ارجاسپ را فتح نماید و خودش هم به دیار خود باز گشته اسفندیار را برای ترویج آئین زردشتی در اطراف عالم

کسیل ساخت . اسفندیار در هیچ جا بجای نماند . قیصر روم و تمام شهزادگان اشتیاق خود را به قبول نمودن آن مذهب جدید اظهار داشته تقاضا کردند که کتاب مقدس را برای آنان ارسال دارند لذا اسفندیار توانست به پدر خود اطلاع دهد که کیش بر حق زردشتی در تمام عالم قبول شد . معذک گشتاسپ کلمه هم از نذری که کرده بود که بعد از ظفر تخت را به اسفندیار واگذارد بخاطر نیاورد و بلکه وقایع قسم دیگر گشته چرخ بازی دیگری نمود و لغزشی بخاطران پادشاه متقی رخ داد . توضیح آنکه « کرزم » یکی از بستگان خانواده سلطنتی که از اسفندیار متنفر بود او را در نزد پدر متهم ساخت که قشون آراسته خیال جدال و عزل پدر را دارد . شاه حرف بدخواه را باور کرده « جاماسپ » را با کاغذی نزد اسفندیار فرستاد که بزودی به دربار مراجعت کند . اگرچه جاماسپ و اسفندیار هر دو همیدانستند که هر گاه در خواست را اجابت کنند برای آن شاهزاده غیور روزهای بدی در پی است معذک صلاح در اطاعت امر پادشاه دانستند و آنرا آزمایشی از جانب غیب پنداشتند که بایست آن پهلوان حق پرست با کمال شجاعت و گشاده رویی استقبال کند و تن به بلائی که در پیش است مردانه بدهد . گشتاسپ امر نمود که آن فرزند شجاع را زنجیر کنند و در قلعه گنبدان بچهار ستون آهنین استوارش به بندند ولی بزودی آن پادشاه فهمید چه خبط بزرگ کرده است چه مدتی پس از این واقعه پادشاه بزابلستان رفت تا رستم را زیارت نماید و این زیارت بطول انجامید و دو سال تمام بگذشت . در همان حال خبر حبس اسفندیار در اطراف منتشر گشت و ارجاسپ از این اوضاع بسی

خوشحال بود و موقع را برای انتقام غنیمت شمرد چه قشونی را که اسفندیار در تحت فرمانرمائی بهمن قرار داده بود جمعی ترك سلاح کردند و جمعی دیگر بجانب قلعه گنبدان رفتند تا از سالار محبوب خود دور نباشند. چون ارجاسپ حال را چنین یافت و دانست که دیگر قشونی در بلخ نیست لشکر آراست و پسر خود « کهرم » را مأمور نمود که بطرف آن شهر حرکت نماید و خود هم با لشکر دیگری در عقب او بشتافت. خلاصه کار بدخواه آنان شد و شهر را بیورش بگرفتند چون در اینجا غیر از هراسپ و مؤمنینی که آتش مقدس را در انزوای پرستیدند ساختوی نبود. آری هراسپ اسلحه برداشت و با همشهریهای خود در مقابل دشمن شتافت ولی متاسفانه با وجود اینکه جان عزیز خود را نثار نمود نتوانست شهر را از فتنه ان خونخواران غدار نجات دهد. پس از شهادت دشمنان بر آتشکده مستولی گردیده و مؤبدان پاک را بقتل رساندند! باری باخون آنان آتش مقدس خاموش گردید و دختران گشتاسپ « های » و « به افرید » در همان جنگ اسیر شدند. یکی از زوجات گشتاسپ توانست بالبامی مبدل خود را ترك معرفی کرده از شهر فرار کند و در سجستان این خبر جانسوز را به گشتاسپ برساند. همینکه پادشاه این خبر را شنید قشونی آراسته حرکت نمود ولی هنوز ببلخ نرسیده بود که ارجاسپ بالشکری جرار بکمک « کهرم » رسید. جای بسی اندیشه است که رستم در این حال ناامیدی پادشاه ابدآ به او کمکی ننمود و گذاشت مهمان عزیزش تنها عزیمت جنگ کند. جنگ بین گشتاسپ و ارجاسپ بسی سخت واقع شد و از دو طرف پهلوانان کثیری بقتل رسیدند. سی و هشت

پسر گشتاسب که در جنگ حاضر بودند همه مقتول گردیدند و گشتاسب امیدش قطع شده فرار اختیار کرد. تورانیان او را بسختی تعقیب کرده و نزدیک بود اسیرش نمایند. خوشبختانه ایرانیان بیک تل یا کوهی رسیدند که راهش را فقط گشتاسب میدانست و قشونش را بسلامتی در انجا رهنمائی کرد. تورانیان که او را تعقیب میکردند چون دیدند راهی به آن کوه ندارند به محاصره کردن ایرانیان از هر طرف اکتفا نمودند. در این حال اسف انگیز گشتاسب بکلی ناامید بود لذا روی بجاماسب کرده از او پرسید چاره چیست؟ جاماسب جواب داد که هیچکس غیر از اسفندیار نمیتواند او را از خطر برهاند. لذا پادشاه قصد نمود از پسر خود که آنطور آوارش داده بود استمداد طلبد و جاماسب باز هم حامل پیغام گردید. گشتاسب به پسر خود اطمینان داد که هر گاه از این خطر نجات یابد دست از سلطنت بکشد و گوشه انزوا اختیار کند و جانشین خود اسفندیار را نماید چه اگر این شهزاده قبول نکند ملک ایران از دست خواهد رفت. جاماسب لباس ایرانیان پوشیده خود را از آن کوه به گنبدان رسانید و پیغام گشتاسب را بآن پهلوان غیور رسانید ولی دید اسفندیار چندان حاضر به این خدمت نیست. باری در آخر اصرار جاماسب مجبورش کرد که از اغراض شخصی در گذرد و پدر را در این حال بدبختی کمک نماید. لذا اسفندیار خدمت را قبول کرده خود را بقشون دشمن زد و بسیاری از تورانیان را بکشت و ایرانیان را بسر جرئت و شهامت آورد. از طرف دیگر ارجاسب چون شنید اسفندیار رهاشد مأیوس گردید چه یقین داشت که فقط بدون او میتواند موفق شود. حقیقت هم همینطور شد چه

ذر جنکی که بعد رخ داد اسفندیار پهلوانی خود را بعرصه ظهور رسانید و افعال حیرت انگیزی نمود چنانچه « کرگسر » را که میخواست تنها با او مبارزت کند زنده اسیر نمود و بعلاوه چندان تورانی بکشت که ارجاسپ باز هم قشون خود را رها کرده بزمین تورانیان باز گشت و جانی بسلامت در برد .

تمام شد جزو دوم کتاب بعون الله تعالی

ضمیمه

اسلام و آئین زردشتی

هرگاه کسی بدقت تاریخ زندگانی حضرت رسول محمد بن عبد الله صلعم را با تاریخ حیات اشو زردشت مقابله نماید و از روی دقت اساس دین خنیف اسلام را با آئین مزدیسنی مقایسه کند خواهد دید که اعمال این دو پیامبر بزرگ و اساس آئینشان بقدری بیکدیگر شبیه است که خواننده را بحیرت اندازد. ما فقط در اینخصوص بچند اشاره اکتفا میکنیم تا معلوم شود که همانطور که امروز ما یویای صراط مستقیم هستیم اجداد و نیاکان بزرگوار ما هم در راه راست بودند .

مصائب و مشقاتی که سید المرسلین در مکه متحمل شدند درست سختیها و زحماتی که حضرت زردشت در « اریانویج » دیدند بیاد آورد و جالب توجه این نکته است که اول کسبیکه به حضرت رسول ایمان آورد

پسر عم بزرگوارش حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و اول شخصی هم که باشو زردشت گروید پسر عم طالبقدرش « مذیوماه » بود . مهاجرت ختم المرسلین از مکه به مدینه و پیشرفت کارش در یرب مسئله مهاجرت حضرت زردشت را از « اریازویج » به باختر و گرویدن گشتاسب را به آئین بهی در نظر ما مجسم میکند . باری مسئله معراج ، وحی آوردن جبرئیل ، پیشرفت آئین اسلام در قلیل مدتی ، درست شبیه است به آنچه در این رساله راجع به حضرت زردشت نقل کردیم و حقا میتوان گفت که این دو پیامبر بزرگ قدرت نمایی را بانها درجه رساندند .

حال اگر نظری به اساس این دو آئین پاك اندازیم خواهیم دید چندان فرقی با یکدیگر ندارد و گوهر حقیقت در هر دو کیش بخوبی نمایان و هوید است . اساس آئین اسلام و کیش زردشت بروی توحید و اعتقاد بمعاد است . چنانچه شرحش در همین رساله گذشت اعتقاد به شیطان که مخلوق خلق جل و علا است و تا روز قیامت به او مهلت داده شده در دست همان اعتقاد به اهریمن است و در اینخصوص بعقیده نگارنده ابدأ اختلافی جزاسم در میان نیست چه در این رساله بخوبی ثابت کردیم اهریمن هم مخلوق اهورا مزداست . راجع به آبادی و عمران عالم این دو کیش بقدری بیکدیگر شبیه است که حدی ندارد و بجزئت میتوان گفت که دین اسلام ، کیش زردشت و آئین حضرت موسی علیه السلام برای آبادی عالم و خداشناسی بهترین ادیان است بدینمعنی که پبرو یکی از این ادیان هم دنیا را خواهد داشت وهم آخرت را چه دستور زندگانی و عبادت حق تعالی بخوبی در این

ادیان معلوم و هوید است . يك نفر مؤمن مسلمان همواره میگوید
 « ربنا آتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار »
 چنانچه یکنفر مؤمن زردشتی زراعت کردن يك زمین باژ را عبادت
 میدانند . اما از تعلقه نظر فلسفی راجع به اختیار انسان بازم به نظر ما
 (چون ممکن است بعضی از دانشمندان در اینخصوص با ما هم عقیده
 نباشند) اساس این دو آئین یکی است و اختلافی نیست . از اینکه
 در آئین زردشت انسان در اعمال مختار است نه مجبور جای شکی
 نیست و در اسلام هم آیه « لیس للانسان الا ما سمی » و امر کردن
 امت بخوبی و دوری از بدی بهترین دلیل اختیار است چه ، بهیچوجه
 تصور نتوان کرد يك شخصی که در عمل مجبور است بگویند فلان
 امر را بجای آر و از فلان چیز بگریز .

آئین اسلام همچنین کیش زردشت و دین کلیم الله هیچوقت مردم
 را امر بترك دنیا و رهبانیت نمیکند بلکه خدمت بخلق ، آبادی زمین
 را بکرات امر کرده اند .

خلاصه این دو آئین بلکه این سه کیش بیگدیگر بقدری نزدیک
 و شبیه است که اگر بخواهیم داخل در جزئیات شویم مطلب بطول
 انجامد . مثلا ملاحظه میشود که آتش در نزد پیروان آئین مزدیسنی
 مقدس است و بر حضرت موسی علیه السلام هم جلاوه که از غیب
 شد بشکل آتش بود و در کلام الله مجید است که « الله نور السموات
 و الارض » و اهل علم دانند که هر جا که نور است بالطبع نار هم هست .
 بلی حکمای اسلام میگویند مقصود از نور در آیه سابق الذکر
 این نور ظاهری نیست بل مقصود از آن حقیقی است که در عالم

پنهان و مخفی است چنانچه صوفیه آن نور را هستی صرف معنی کرده اند. باید دانست که مقصود از آتش هم در آئین مزدیسنی این آتش ظاهری نیست بل آن قوه ایست که در کنه تمام موجودات مخفی است و اگر آن نباشد عالم متلاشی خواهد شد. پس این احترامی که پیروان آئین مزدیسنی باین آتش ظاهری گذارند اشاره ایست به آتش باطنی چنانچه بسیاری از مسلمانان هم در وقت روشن شدن چراغ، یا طلوع خورشید و رؤیای ماه بعضی آیات و ادعیه خوانند.

بواسطه نزدیکی این دو آئین است که مشاهده میکنیم یک نفر پیر و آئین مزدیسنی «سامان پارسی» بحضرت رسول گرویده از اهل بیت میشود و بجائی میرسد که زبان از وصف مقامش عاجز است. پس حال که ما بین مسلمانان و زردشتیان هیچگونه اختلافی نیست وقت است که مسلمانان ایران اغوشهای خود را بگشایند و برادران دور از وطن خویش را که در هندوستان بسر میبرند به پیش خویش خوانند تا این فرزندان غیور و باوفای ایران در کشور خودشان بخوشی و راحتی زندگانی کرده «اهورا مزدا» را پرستند که ایام هجر بطول انجامیده کاسه صبر و تحمل لبریز شده است:

پیا که منظر چشم من آشیانه تست

کرم نغاو فرود آ که خانه خانه تست